

## پاسخ های تشریحی آزمون هفتگی شماره ۲ - قسمت ۱

### ۱ آبان ۹۳- درس ادبیات

(۱) گزینه‌ی ۲) نسیم: خوش بو/ فره‌ی: شکوه، شأن و شوکت/ ایدر: این جا، اکنون

• نمونه‌هایی دیگر:

- |                                  |  |
|----------------------------------|--|
| i. - به نیروی آن شاه والا رهی    | نوشتم یکی نامه با فره‌ی (ادیب‌الممالک) |
| ii. - جام بقای تو نگردد تهی      | باد روان تو پُر از فره‌ی (ایرج میرزا)  |
| iii. - دل و جانم ایدر بماند همی  | مژده خون دل برفشانده همی (فردوسی)      |
| iv. - هم ایدر من این لشکر آراستم | بسی سروری و مهی خواستم (فردوسی)        |

(۲) گزینه‌ی ۴) «جادو» در این بیت به معنای «ساحر و جادوگر» است نه «سحر و جادو»! با این معنی در درس «آورده‌اند که . . .»

(ادبیات سال سوم) آشنا شده‌اید:

• «و گفت که شاید بود که فروشنده‌ی این، جادو بوده است و چشم‌بندی کرده.»

• به نمونه‌های زیر دقت کنید و معانی واژه‌های مشخص شده را دریابید:

- -نه در موافقتش زحمت رقیب و رهی
- -خورشید را ز ابر دمد روی گاه‌گاه
- -به کابل که با سام یارد چخید؟
- -برآمد ز درگاه زخم درای
- -دیو اگر گردون طاعت ننهد انسان را
- -تشبیه روی تو نکنم من به آفتاب
- - کاین مدح آفتاب نه تعظیم شأن توست (سعدی)
- - با قدس مسیح چون کند شیطان با چوب کلیم چون زید جادو (ادیب‌الممالک)
- -نه در مقدمه رنج رسول و گنج سفیر (انوری)
- چون نان حصاری‌ای که گذر دارد از رقیب (رودکی)
- از آن زخم گرزش که یارد چشید؟ (فردوسی)
- زیلان خروشیدن کَرَنای (فردوسی)
- همه دانند که تعظیم بشر کم نشود (خواجوی کرمانی)
- کاین مدح آفتاب نه تعظیم شأن توست (سعدی)

(۳) گزینه‌ی ۲) فعل «کرد» در این عبارت به قرینه حذف شده است و هیچ ایرادی ندارد: علی کتاب را باز کرد و سپس مطالعه کرد.

• سایر گزینه‌ها:

• گزینه‌ی ۱): نشانه‌ی مفعولی «را» دقیقاً باید بعد از مفعول بیاید: کتابی را که خریدم، . . .

• گزینه‌ی ۳): برادرم نیز مشمول این قانون شده است.

• گزینه‌ی ۴): آوردن قیدهایی چون «نه تنها، بلکه، هم چنین، نیز» به طور هم‌زمان در یک جمله درست نیست.

(۴) گزینه‌ی ۳)

۵) گزینه‌ی ۳) به توضیحات ۵ درس دوم از ادبیات سال سوم دقت کنید: «دو فرزند اسفندیار نوش آذر و مهرنوش هستند که به ترتیب به دست زواره برادر رستم و فرامرز پسر رستم کشته شدند.»

۶) گزینه‌ی ۳) طرف بام میخانه‌ای که از فلک بالاتر رفته است و این قدر بلند است، چگونه می‌تواند دیواری بدین کوتاهی داشته باشد؟ آیا این سخن، مفهومی ضدّ و نقیض ندارد؟  
\* نمونه‌هایی دیگر برای متناقض‌نما:

- گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم (حافظ)

- خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی (حافظ)

- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی (حافظ)

- گنج در آستین و کیسه تهی بحر توحید و غرقه‌ی گنهییم (حافظ)

- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی (حافظ)

۷) گزینه‌ی ۲) معصیت بندگان سبب آن نمی‌شود که خداوند رزق و روزیِ مقدرشان را قطع کند و آن‌ها را از وظیفه‌ی مقرر محروم بدارد. چنان‌که در کتاب درسی آمده است: «وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد». چنان‌که سعدی در جای دیگر نیز گوید:

«چه جرم دید خداوند سابق الانعام که بنده در نظر خویش خوار می‌دارد

خدای راست مسلم بزرگواری و لطف که جرم بیند و نان برقرار می‌دارد»

و باز هم:

ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نسبت (سعدی)

۸) گزینه‌ی ۳) سایر ابیات همگی بر محدودیت عقل و دانش بشری در ادراک ذات الهی، اشاره دارند. ذات حق از چند و چه و چون آدمی به دور است و هرگز در وصف نمی‌گنجد:

«ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم»

«الذی لا یدرکُه بعدُ الهمم و لا ینالُه غوص الفطن»: خدایی که همت‌های بلند او را ادراک نمی‌کند و عقل مردم باهوش به آن

نمی‌رسد. (علی (ع))

\* نمونه‌هایی دیگر:

- دست همه اهل کشف و ارباب شهود از دامن ادراک تو کوتاه بود (ابوسعید ابوالخیر)

- از من ادراک تو بدان ماند کابلهی کرده باد را به قفس (امیر خسرو دهلوی)

- خرد ادراک ذات او نکند فکر ضبط صفات او نکند (اوحدی)

- تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک (حافظ)

- سعدی بس از این سخن که وصفش دامن ندهد به دست ادراک (سعدی)

- به گرد همتش ادراک آدمی نرسد که فهم بر نتواند گذشتن از کیوان (سعدی)

- ذات او را نبوده ره ادراک عقل را جان و دل در آن ره چاک (سنایی)

- به کنه ذاتش غفلت عقول را از غیب نه در سراق مجدش علوم راست مجال (سنایی)

۹) گزینه‌ی ۴) حدیثی نبوی چنین می‌گوید: «من عرف الله کلّ لسانه: کسی خدا را شناخت، زبانش گند شد و یارای سخن گفتن

نیافت» و همچنین از ذوالنون مصری نقل است که: «مَارَجَعَ مَنْ رَجَعَ إِلَّا مِنَ الطَّرِيقِ، وَ مَا إِلَيْهِ أَحَدٌ فَرَجَعَ عَنْهُ: آن که بازگشت،

برنگشت مگر از نیمه‌ی راه، اما هر که به او رسید بازنگشت» و همچنین در رساله‌ی سوانح فی العشق احمد غزالی چنین آمده

است: «علم پروانه‌ی عشق است، علمش بیرون کار است. اندر او اول علم سوزد آن گاه او و خبر که (چه کسی) آرد؟»

به قول سعدی:

وگر سالکی محرم راز گشت بیندند بر وی در بازگشت

کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بی‌هوشیش در دهند

کسی ره سوی گنج قارون نبرد و گر بُرد، ره باز بیرون نبرد

(۱۰) گزینه‌ی ۱) از کناره‌های رود گذشت و به بلندی برآمد.

(۱۱) گزینه‌ی ۳) تمام واژه‌ها، صفات پیامبر اکرم (ص) بر وزن «فعلیل» صفت مشبیه هستند. قسیم از ریشه‌ی «قسم» یعنی: بخش کننده، شریک، بهره، صاحب جمال، جمیل و ...  
قسیم دوزخ و جنت تویی در عرصه‌ی محشر غلامان تو را اندیشه‌ی دوزخ بود، حاشا «هاتف اصفهانی»

مشتقات آن عبارتند از: اقسام - انقسام - تقسیم - قاسم - قسمت - تقسم - مقسوم - منقسم و ...؛ جسیم از ریشه‌ی «جسم» یعنی: تناور، ستبر، دارای اعضای متناسب، خوش اندام و ...

آن گه فرو برد به زمین بی جنایتی این قامت مقوم و جسم جسیم ما «سنایی»

مشتقات عبارتند از: اجسام - تجسم - جسمائیت - جسوم - مجسم - مجسمه - جسمانی و ...؛ نسیم یعنی باد ملایم و خنک، جریان ضعیف و مطبوع هوا، بوی خوش و ...

بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست شعشعه‌ی این خیال زان رخ چون والضحاست «مولوی»

وسیم یعنی: خوب روی، زیباچهر، خوش منظر، زیبا، دارای نشان پیامبری و ...

ای عیون اختران از خاک در گاهت کحیل وی جبین آسمان از داغ فرمانت وسیم «سلیمان ساوجی»

(۱۲) گزینه‌ی ۱) شیشک (شیشاک) یعنی گوسفند یک‌ساله و تیهو (نام پرنده‌ای)

گرگ اغلب آنگهی گیرا بود کز رمه شیشک به خود تنها بود «مثنوی مولوی»

نظمیه از ریشه‌ی «نظم» و مؤنث «نظمی» یعنی: نیروی انتظامی (اداره‌ی شهربانی قدیم)

یک طرف دست برد مالیه یک طرف گیر و دار نظمیه «بهار»

مشتقات عبارتند از: انتظام - تنظیم - ناظم - نظام - منتظم - منظم - منظوم - منظومه و ...

## تذکر

نام بعضی از ادارات در قدیم عبارت بود از: اطفائیه (آتش‌نشانی)، عدلیه (دادگستری)، مالیه (دارایی و اقتصاد)، امنیه (ژاندارمری)، بلدیّه (شهرداری).

مُهمل یعنی شخص بی کار گذاشته، کلام بی معنی، هر حرفی که نقطه ندارد مانند: و، ر، ه و ... و از آن است: مهملات، مهمله، مهملی، مهمل گذاشتن، مهمل ماندن و ...

با عزم تو شغلی نبود مهمل و موقوف با رأی تو کاری نشود مشکل و مبهم «امیر معزی»

واژه‌ی مُهمل با مَحمل به معنای کجاوه، هودج، عماری، مهد، عدلین اشتباه گرفته نشود. حلیه (حلیت) یعنی: زیور، زینت، آرایش، پیرایه، آذین، آراستن، زیب، تزیین و ...

زینت اقبال و دولت، زیور فرّ و شکوه  
حلیه‌ی ملک ملک، پیرایه‌ی عزّ و وقار «وحشی بافقی»

۱۳) گزینه‌ی ۱) تشبیهات عبارت‌اند از: ۱- فرّاش باد ۲- دایه‌ی ابر ۳- بنات نبات ۴- مهد زمین ۵- قبای سبز ورق  
۶- اطفال شاخ ۷- کلاه شکوفه

تمام تشبیهات متن از نوع اضافه‌ی تشبیهی هستند. هر گاه مشبه و مشبه‌به با کسره‌ی اضافه‌ای به هم وصل شوند، اضافه‌ی تشبیهی پدید می‌آید. نمونه: لب لعل: قد سرو، روی ماه، اشک مروارید، درخت دوستی، سیلاب اشک ...

۱۴) گزینه‌ی ۴) (این پرسش براساس «بیاموزیم» درس اول، طراح‌ی شده است.) سبک نثر هر عبارت، عبارت است از:  
۱) نثر محاوره (شکسته) / ۲) ساده (مُرسل) / ۳) مسجع / ۴) متکلف

منبع هر عبارت، عبارتست از: ۱) عزاداران بیل (گاو) از غلامحسین ساعدی (گوهر مراد) / ۲) تاریخ بلعمی از ابوعلی بلعمی  
۳) گلستان از شیخ اجل سعدی / ۴) مرزبان‌نامه از مرزبان‌بن‌رستم

۱۵) گزینه‌ی ۴) عرصه‌های گوناگون طبع آزمایی (موضوعات کاری):  
۱- داستان کوتاه ۲- رمان ۳- نمایش‌نامه ۴- فیلم‌نامه  
۵- پانومیم (نمایش صامت)

آثارش:

۱- چوب به دست‌های ورزیل ۲- آی با کلاه، آی بی کلاه  
۳- عزاداران بیل (گاو) ۴- گور و گهواره  
۵- توپ ۶- ترس و لرز

۱۶) گزینه‌ی ۱) تکواژها: رنگ / - / این / کوه / حنا / یی / است / Ø / وقت / ی / آفتاب / بر / آن / می / تاب / - / د / منظره / ی /  
بدیع / ی / به / خود / می / گیر / - / د (۲۵ تکواژ)

## «انواع کسره در زبان فارسی»

ردیف	اسم	واج	تکواژ	واژه	توضیح و نمونه
۱	نقش‌نمای اضافه	هست	هست	هست	این نقش‌نما، برای ترکیب‌های وصفی و اضافی به کار می‌رود: دلِ تنگ، آبِ گل، خراشِ دل، رنگِ شب (اما واژه‌ی شبرنگ، یک واژه‌ی مرکب است). تذکر: نقش‌نماها، یک واژه به حساب می‌آید چون دارای معانی مختلف‌اند.
۲	میانوند	هست	هست	نیست	میانوندها، میان دو تکواژ قرار می‌گیرند و یک واژه‌ی مشتق-مرکب می‌سازند. مثل: جوشِ شیرین- تخم مرغ- رخت‌خواب- تخت‌خواب و ...
۳	کسره‌ی حرف اضافه	هست	نیست	نیست	این نوع کسره، همراه حروف اضافه‌ی خاصی ذکر می‌شود؛ مانند: برای، بدون / بین، بهر، جهت، مثل، مانند، از برای، از بهر، از بین و ...

- تکواژنگاری را بیش‌تر تمرین کنید. اگر در آزمون سراسری به پرسشی در این زمینه برخورد کرده‌اید، تعجب نکنید!

۱۷) گزینه‌ی ۱) توضیحات هر عبارت: ۱- از این جمله فقط یک مفهوم استنباط می‌شود: پنج سال است که با علی دوست هستم.  
۲- از این جمله ۳ مفهوم برداشت می‌شود الف) سعید با پدر و مادرش که هر دو معلم هستند از سفر برگشت. ب) سعید با پدر و مادر معلم خود از سفر بازگشت. پ) فقط مادر سعید معلم است. ۳- این جمله هم معنای مستقیم و آشکاری ندارد می‌توان از آن دو برداشت، داشت: الف) آقای حسینی بیست سال است که همسایه‌ی ماست ب) آقای حسینی بیست سال سن دارد و همسایه‌ی ماست. ۴- از این جمله هم، دو معنی دریافت می‌شود: الف) معلم برای دانش‌آموزان دو فعل معلوم و دو فعل مجهول نوشت. ب) معلم برای دانش‌آموزان یک فعل معلوم و یک فعل مجهول (جمعاً دو فعل) نوشت.

۱۸) گزینه‌ی ۳) واژه‌ی «نابه‌کار» یعنی آن‌چه به کار نیاید و برابر است با: بدکردار، بیهوده، زشت، پلید، ناشایست، نابایست و ... انسانِ نابه‌کار، به سانِ سگِ عفور کشتنش واجب است به کیشِ هر آدمی «بهار»

نابه‌کار در این مصراع، صفت سخن است نه صفت سخن‌گوی آن (رستم) یعنی سخن نادرست؛ همان‌طور که فردوسی در شاهنامه، این صفت را به گفته و گفتار نسبت داده است:

به رستم چنین گفت اسفندیار      که تا چندگویی، سخن نابه‌کار

۱۹) گزینه‌ی ۴) این پرسش را براساس خودآزمایی (۴) از درس «کمال‌الملک» طرح کرده‌ایم.  
نمونه‌های زیر نیز، به نوعی از استبداد رضاخانی حکایت دارد:

- [این کباب] باب دندان شاه‌گره‌های قاجاریه، پهلوی با دندان ببر کباب می‌خوره.

- همین نداشتن کلاه پهلوی، سرخی‌ها رو برباد داده.

(۲۰) گزینه‌ی ۳) مضمون شعر سعدی به این سخن جنید بغدادی اشاره دارد: من عرف الله کلّ لسانه = هر کس خدا را شناخت زبان او گنگ می‌شود؛ یعنی، آن قدر در دریای شناخت خدا غرق می‌شود و در آن فانی می‌گردد که نمی‌تواند خبری از او بازگوید و دیگران را از رمز و راز این راه و آن دنیا آگاه سازد. همان‌طور که باز خود سعدی می‌فرماید:

گر کسی وصف او ز من پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟

عاشقان کشتگان معشوق‌اند برنیاید ز کشتگان آواز

و مولانا هم در مثنوی معنوی خود این گونه، مضمون سخن را بیان می‌نماید:

آن که کف را دید، سر گویان بود و آن که دریا دید او حیران بود